باسمه تعالی

درس شماره7

۱۸/۰۸/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد

**امارات معتبره(خبر واحد)**

به تناسب ایام حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) من یک مقداری در مورد یک حدیث معروفی یک بحث لغت‌شناسی در واقع عرض بکنم بعد وارد بحث‌مان بشویم خب حدیث معروفی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست که در منابع شیعه و سنی وارد شده «حسین منی و أنا من حسین أحب الله من أحب حسینا» خب خیلی وقتها در منبرها این طور مطرح می‌شود که معنای قعطه «حسین منی» مشخص است حسین فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست به اعتبار اینکه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) ناشی شده است «حسین منی» تعبیر شده ولی خب حالا «أنا من حسین» معنایش چی هست؟ خب می‌روند در این بحث که بقای دین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به وجود حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بوده و این بحث را دنبال می‌کنند که اگر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نبودند دین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) باقی نمی‌ماند. ولی به نظر می‌رسد این کلمه «من» در تعبیر «حسین منی و أنا من حسین» کلمه «من» به معنای نشأت گرفتن و ناشی شدن نیست من، من تبعیضیه است. من تبعیضیه معنای شاید حقیقی‌اش در جایی هست که یک شیئی جزء دیگری باشد جزء به این معنی که مدخول «من» یک چیزی داشته باشد که کلمه قبلی نداشته باشد مثلاً می‌گوییم این اتاق از خانه است خانه دارای چیزی هست که اتاق ندارد ولی اگر در جایی یک نسبت متعاکس برقرار کردیم. گفتیم این اتاق از خانه است این خانه هم از اتاق است اینجا به نظر می‌رسد که معنای «من» در آن یک نوع توسعی قرار گرفته به معنای آن جزئیتی که با تساوی هم سازگار است و «حسین منی و أنا من حسین» معنای اینکه یکی هستیم ما یکسان هستیم بعد این تعبیر، تعبیری هست که در جمله‌های عربی هم در جاهای مختلف

به کار رفته مثلاً شعری هست منسوب به مجنون عامری می‌گوید «أنا من لیلی و لیلی من اناه نحن روحان حللنا بدنا» یعنی ما یکی هستیم و دوتا نیستیم یا در جمله‌ای که معاویه نامه‌ای که معاویه حضرت امام مجتبی (علیه السلام) می‌نویسد و امام مجتبی (علیه السلام) پاسخ می‌دهد تعبیر امام (علیه السلام) این هست که گویا تو از این امت نیستی و امت از تو نیست «کأنک لست من هذه الامة و لیسوا منک» شبیه این تعبیر هست کأنّ هیچ ارتباطی با این امت نداری یکی نیستی جدا هستی و امثال اینها. و شبیه این روایت هم از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مورد حضرت امیر (صلوات الله علیه) وارد شده «علی منی و أنا من علی» در آن روایت شریف یک ذیلی دارد که ذیل جالبی هست آن این است که می‌گوید جبرائیل هم گفت «و أنا منکما» در جمله جبرائیل این نیست که شما هم از من‌اید. «و أنا منکما» این «من» به همان معنای حقیقی‌اش که ظاهر «من» وقتی می‌گوییم «من» هست یعنی من جزئی از شما هستیم من قسمتی از شما هستم یعنی شما اصل‌اید کل‌اید و ما ... به این معناست در واقع این جمله استفاده می‌شود که جبرائیل خودش را جزء می‌داند و خودش را کوچکتر از آنها می‌داند و آن جمله جالبی هست که در این روایت وارد شده خلاصه «حسین منی و أنا من حسین» کلمه «من» شبیه مفهوم مجموعه‌هاست در ریاضی، زیر مجموعه، زیر مجموعه در اصطلاح ریاضی به معنای یک شیئی که یا مساوی آن مجموعه باشد یا کمتر باشد این مفهوم، مفهوم زیر مجموعه است این «من» تجوزاً، توسعاً به این معنی به کار رفته و «حسین منی و أنا من حسین» مفهومش این هست که من و حسین یکی هستیم دوتا نیستیم مساوی با هم هستیم.

خب انشاءالله که خداوند همه ما را جزء عزاداران و شیعیان واقعی حضرت سید الشهداء و اهل بیت (علیهم السلام) قرار بدهد.

بحث ما در مورد حجیّت خبر واحد هست قبل از این بحث این نکته را عرض کنم ما بحث ظواهر را بحث کردیم طریق اثبات صغرای ظهور را هم بحث کردیم

خب یکسری بحثهای قاعده‌ای هم در مورد طریق اثبات ظهور در کلام مرحوم آقای صدر وجود دارد دیگر آنها را از آنها می‌گذریم.

بحث بعدی که در کفایه وارد شده بحث خبر اجماع هست. الاجماع المنقول بخبر الواحد از این باب که یکی از مصادیق خبر واحد هست از آن بحث می‌کنند که آیا ادله حجیت خبر واحد اجماع را هم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد این بحث جایش اینجا نبوده باید بعد از خبر واحد بحث می‌شده که جزء صغریات آن بحث هست این است که ما بحث را می‌گذاریم بعداً بحث می‌کنیم البته در بحث اجماع یک بحثی در مورد حجیت اجماع محصل و وجه اعتبارش هست عمده وجوهی که آقایان ذکر می‌کنند اطمینان‌بخشی در این هست که یقین می‌آید اطمینان می‌آید در اجماع محصل آن دیگر جزء امارات نیست اجماع محصل جزء امور یقینی هست و اطمینانی هست و بنابراین جزء بحث ظنون خاصه نیست آن ظنون خاصه اجماع منقول به خبر واحد هست آن هم جزء صغریات بحث خبر واحد است مناسب است جایش بعد از خبر واحد بحث بشود این است که ما این را بعداً بحث می‌‌کنیم. یک بحث دیگر بعد مرحوم آخوند مطرح می‌فرمایند آن بحث شهرت است. شهرت هم عمده دلیلی در کفایه و اینها ذکر شده از باب اولویت از خبر واحد خواستند حجیّت شهرت را اثبات کنند از باب مفهوم موافق و اینها. که خب آن هم باز مناسب این هست که بحثش را بعد از بحث خبر واحد مطرح بشود این است که ما ترجیح دادیم که بحث را با خبر واحد شروع کنیم در بحث خبر واحد مرحوم آخوند ابتداء یک بحثی را طرح می‌کنند در مورد اینکه آیا بحث از خبر واحد جزء مباحث اصول هست یا نیست؟ و به تناسب اینکه آیا موضوع علم اصول ادله اربعه است؟ اگر ادله اربعه باشد بحث حجیّت خبر آیا داخل در این موضوع هست؟ نیست؟ و آیا اصلاً هر علمی نیازمند به موضوع هست؟ نیست؟ این بحثها را مطرح می‌فرمایند. من اصلاً می‌خواهم یک بحث کلی اینجا طرح کنم اشارتاً و دیگر وارد تفصیل این بحث نشویم آن این است که ببینید آقایان یک سری مطالبی را در بحث موضوع علم اصول مطرح می‌کنند که موضوع علم اصول

چیست؟ بعضی‌ها می‌گویند ادله اربعه است بعضی‌ها می‌گویند که مثلاً دلیل است بعضی‌ها می‌گویند «ما یصلح أن یکون دلیلا» یا «ما یحتمل أن یکون دلیلا» هست و امثال اینهاست و بعد برای نقض و ابرام شاهد می‌آورند که مثلاً اگر ادله اربعه موضوع علم اصول باشد بحث خبر واحد که اهم مسائل اصول هست داخل در علم اصول نباید باشد و امثال اینها. یعنی این آقایان یک سری مسائل را به ارتکاز و وجدان خودشان مسلم می‌دانند داخل در علم اصول است و با توجه به مسلم بودن اصولی بودن این مباحث نسبت به تعریف علم اصول موضوعی که برای علم اصول معین می‌شود اظهار نظر می‌کنند که آیا این تعریف برای علم اصول صحیح هست؟ و تعریف جامع و مانع هست یا نیست؟ آیا موضوع علم اصول صحیح هست؟ آیا همه افراد مسائل علم اصول را این موضوع دربر می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ بنابراین اینها به وجدان خودشان یک سری مسائل را مسلم می‌‌دانند که اصولی است. دیگر بعداً نباید اینجاها مطرح کرده که آیا این مباحث اصولی هست یا اصولی نیست؟ اینها جزء مسلمات است. مسئله اینکه موضوع علم اصول چیست؟ آیا تعریف علم را چگونه بکنیم؟ آن مباحث را باید بر اساس این طور مسلمات تبیین کرد آن اصول موضوعه‌ای که در این بحث وجود دارد یکی‌شان این هست که خبر واحد جزء مباحث علم اصول است. این را دیگر هر کاری می‌خواهیم بکنیم بحث را آنجا باید بحث کنیم که چطوری موضوع علم اصول را تبیین کنیم که خبر واحد را شامل بشود چطور علم اصول را تعریف کنیم که خبر واحد را شامل بشود. دیگر این بحث اینجا بحث کردن اینها جا ندارد و یک مقدار بحثهایش حالت دوری هم دارد یعنی برای تشخیص موضوع علم اصول اینکه چون خبر واحد قطعاً اصولی است بررسی می‌‌کنند که پس بنابراین باید موضوع به گونه‌ای باشد که خبر واحد شاملش بشود از آن طرف برای تشخیص اصولی بودن خبر واحد به موضوع علم اصول تمسک می‌شود و تمسک نمی‌شود. همچنین این بحث که آیا هر علمی نیازمند یک موضوع واحد هست که در آن علم از عوارض ذاتی آن موضوع بحث می‌شود؟ این بحثهایی نیست که اینجاها باید بحث بشود. چون در اینکه علم اصول یعنی اصول فقه جزء علوم

هست این جزء مسلمات است. در واقع با مسلم بودن اینکه اصول فقه جزء علوم هست و جزء دانشها هست تعریف دانش را ما بررسی می‌کنیم یا تحلیل ما از دانس باید به گونه‌ای باشد که علم اصول را حتماً شامل بشود پس دیگر این بحثی که مثلاً حالا آیا هر علمی لازم هست که موضوع داشته باشد یا موضوع نداشته باشد و امثال اینها. اینها با مفروغیت اینکه اصول فقه جزء علوم هست و یک سری مباحث مسلم در اصول فقه را ما باید مفروغ عنه بگیریم و شاهد وجدانی این مطلب هم این هست که هیچ وقت این آقایانی که در این مباحث مختلف، خبر واحد، استصحاب و سایر مباحث علم اصول این بحث اینکه آیا این مبحث اصولی هست یا اصولی نیست؟ بحث می‌کنند هیچ وقت به ذهن‌شان خطور هم نمی‌کند که حالا اگر اصولی نیست این را از علم اصول بیرون کنیم بحث نکنیم. وجدانشان این هست که بالأخره باید این را بحث کرد ولی خودش هم این هست که اینها به وجدان خودشان این مباحث را مباحث اصولی می‌دانند بنابراین من تصور می‌کنم که نسبت به این مباحث به اصطلاح اینکه از قدیم الایام شاکله علم اصول را تشکیل می‌داده به خصوص خبر واحد، خبر واحد خیلی بحث قدیمی است حالا مثلاً استصحاب یک بحثی نبوده که ... استصحاب در شبهات حکمیه از قدیم در علم اصول مطرح باشد جدیدی است آن استصحاب در شبهات موضوعیه اصولی نیست آن که هست استصحاب در شبهات حکمیه است که اصولی است آن هم خیلی قدیمی نیست و آن حالا یک مقداری ممکن است إن قلت و قلت باشد ولی بحث خبر واحد که از قدیمی‌ترین کتاب علم اصول که شما دست بگذارید در این بحث در آن بوده حتی قبل از علم اصول در کتابهای کلامیی که اصول ما از آنها نشأت گرفته مثل مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری مراجعه کنید بحث خبر واحد و حجیّت خبر واحد و امثال اینها در آنجا‌ها هم مطرح هست یعنی قبل از حتی شکل‌گیری علم اصول این بحثها مطرح هست و این طور مباحث دیگر خیلی جا ندارد در مورد اینکه اصولی هست یا اصولی نیست بحث کنیم این جزء مسلمات است اصولی بودنش اصول را باید تعریفش را موضوعش را و این‌گونه مباحثش را بر اساس اصولی بودن خبر واحد تبیین کرد.

پرسش: ... شما مسلم نمی‌دانید؟ پاسخ: حالا مسلم یا عدم مسلم این را کار ندارم من بحثم این است این طور نیست که آن ... اولاً نیاز اینکه هر علمی نیاز به موضوع واحد دارد جایش این نیست جایش اول علم هست و آن هم اینجا طور نیست که اگر گفتیم هر علم موضوع واحد می‌خواهد پس بنابراین علم اصول چون موضوع واحد نیست بگوییم پس علم نیست این طور نیست یعنی آن بحثها برای تعیین اینکه چه چیزی علم و چه چیزی علم نیست نمی‌باشد این مسلم است که اصول فقه علم است حالا با توجه به اینکه مسلم است که اصل فقه علم است باید ببینیم آیا می‌توانیم بر اصول فقه موضوع واحد درست کنیم یا نمی‌توانیم؟ امثال اینها. یعنی یک سری امور مفروغ عنه هست این امور مفروغ عنه را دیگر نباید اینها را در اینها خدشه کرد اینکه اصول فقه علم است. اینکه مبحث خبر واحد جزء مبحث اصول فقه هست. اینها اصل موضوعه و مسلم هستند دیگر بقیه چیزها را شما باید بر اساس این اصول مسلم تنظیم کنید هر چیزی که منشأ بشود که اصول فقه بودن خارج بشود آن غلط است هر چیزی که منشأ بشود که خبر واحد اصولی نباشد آن غلط است نه این. یعنی آن جزء مسلمات با توجه به این دو اصل مسلم باید سایر مباحث را تنظیم کرد این است که جایش اینجا نیست جایش آن اول علم هست این است که ما اینجا به این نمی‌پردازیم این جزء مسلمات است بنابراین بحثش را هم نمی‌‌کنیم.

پرسش: ممکن است یک مبحثی از لحاظ منظقی جزء مبادی آن علم باشد باز هم ما به آن بگوییم موضوع آن است؟ ... پاسخ: این طور نیست. توجه به نکته بحث من نکردید. بحث من این بود ... بحث من این هست می‌گویم خود آقایان وقتی می‌خواهند بگویند که آیا این تعریف برای علم اصول صحیح هست یا صحیح نیست؟ چطوری بررسی می‌‌کنند؟ ... مسلم می‌دانند که این جزء علم اصول است بنابراین بررسی می‌کنند که آیا این تعریف درست است؟ یا تعریف درست نیست؟ آیا موضوع علم اصول چی هست؟ از کجا این را بررسی می‌کنند؟ از این مسلمات. پس بنابراین خودش مشخص است که وجداناً همین خود همین آقایانی که

این بحثها را مطرح می‌کنند وجداناً این را مسلم می‌دانند و این است که این جزء مسلمات هست پس بنابراین این بحثها را جا ندارد بحث بکنیم این است ما وارد این بحث نمی‌شویم. می‌رویم در اصل خود بحث. مرحوم آخوند می‌فرمایند که عده‌ای از بزرگان ما خبر واحد را حجت نمی‌دانند ... حالا قبل از آن یک نکته‌ای را هم عرض بکنم در بعضی از نسخه‌های کفایه الخبر الواحد دارد در بعضی نسخه‌ها خبر الواحد دارد به اضافه، این است که خبر واحد درست است به اضافه. یعنی خبری که مخبرش واحد باشد خبرِ واحد در سابق خبر الآحاد در مقابل خبر المتواترین، متواترین که وصف مخبرین هست بعداً به خاطر یک نوع بی‌دقتی که در بعضی از کتابها صورت گرفته واحد و متواتر وصف خبر قرار گرفته در حالی که واحد و متواتر وصف مخبر هست و ملاک تعدد مخبر است نه تعدد خبر یک مخبر ده بار یک خبر را بگوید این متعدد که نمی‌شود که، آنکه خبر را متعدد می‌کند تعدد مخبر هست نه تعدد خبر. حالا این بحثهای لفظ است. اما خود اصل مبحث. مرحوم آخوند می‌فرمایند که از بعضی از بزرگان خبر واحد را حجت نمی‌دانند و استدلالات برای اینها ذکر شده البته این استدلالات ... این آقایان بعضی‌هایشان این مطلب را بحث کردند ولی همه‌شان بحث نکردند به خاطر همین ایشان می‌فرمایند که برای اینها استدلال شده نه اینکه خودشان استدلال کردند چون بعضی‌هایشان استدلالی از آنها حکایت نشده سه‌تا دلیل برای عدم حجیّت خبر واحد ذکر شده یک آیات، دو روایات، سه اجماع. اما آیات گفتند که یکسری آیات هست که از عمل به غیر علم نهی کرده و خبر واحد هم غیر علم هست پس مشمول این آیات می‌باشد. این یک. نکته دوم، یعنی دلیل دوم روایات هست در روایات می‌گویند یک سری روایاتی دارد که گروههای مختلفی روایات داریم بعضی روایات گفتند که آن چیزی که لم یعلم انه قولنا آن را قبول داریم یکسری روایاتی که گفتند شرط حجیّت روایات این هست که شاهد یا شاهدین من کتاب الله بر آن باشد یک سری روایات گفته شده خبر مخالف کتاب و سنت قبول نیست. یکسری روایات گفته خبری که موافق کتاب و سنت نیست اینها حجت نیست از همه مجموع این روایات این مطلب استفاده می‌شود که خبر واحد حجت

نیست و بنابراین اثبات می‌شود مدعای کسانی مثل شیخ مفید و سید مرتضی و امثال اینها. این هم دلیل دوم. دلیل سوم بحث اجماع هست سید مرتضی می‌گوید اجماع امامیه بر عدم حجیّت خبر واحد هست بلکه ایشان می‌گوید که همچنان که عدم حجیّت قیاس به عنوان شیعه مطرح هست عدم حجیّت خبر واحد هم جزء شعار شیعه هست هر کسی که از خارج مذهب شیعه با شیعه‌ها آشنا باشد می‌دانند که شیعیان خبر واحد را حجت نمی‌دانند بر خلاف اهل تسنن که آنها خبر واحد را جماعت زیادی‌از آنها حجت می‌دانند. بعد ایشان می‌آیند این ادله را پاسخ می‌دهند که محصل پاسخ ایشان این هست. ایشان می‌فرمایند اما آن دلیل اول که آیات است ایشان می‌فرمایند این آیات ... دوتا جواب در مورد آیات می‌دهند جواب اول اینکه یا ظاهر آیات یا قدر متیقن آیات خصوص اصول اعتقادت و اصول عقاید هست و ما در بحث مقدمات حکمت گفتیم که یکی از مقدمات حکمت عدم وجود قدر متیقن در مقام تخاطب هست و با وجود قدر متیقن بودن اصول عقاید اطلاقی برای این آیات شکل نمی‌گیرد نسبت به فروع بنابراین نسبت به فروع این روایات قابل استناد نیستند و عدم حجیّت خبر واحد در فروع را اثبات نمی‌کنند این یک پاسخ، پاسخ دوم اینکه فوقش این است که اینها عام یا مطلقی هستند دیگر. ادله حجیّت خبر واحد تخصیص می‌زند این روایات را و آنها را مختص می‌کند مثلاً به اصول عقاید یا مختص می‌کند به مثلاً جایی که مثلاً متعدد باشد. به هر حال این را یک طوری تخصیص می‌زند خبر واحد را از تحت ... نه نه مثلاً به اصول عقاید آن را مثلاً اختصاص می‌دهد

پرسش: ... پاسخ: یا سایر ظنون، ظنونی که ... ظنون غیر معتبره سایر ظنون به آن هم می‌شود چیز کرد.

این هم دلیل اول است. دلیل دوم روایات هست در تحلیل روایات مرحوم آخوند می‌فرمایند که این روایات نه متواتر لفظی هست نه متواتر معنوی، ولی متواتر اجمالی هست ایشان بعد توضیح می‌دهند متواتر اجمالی جایی هست که روایات همه مطلب را نمی‌خواهند افهام کنند ولی یک مضمون مشترکی در میان اینها

وجود دارد و ما چون علم اجمالی داریم که همه اینها کاذب نیستند فی الجمله صادقی در میان اینها وجود دارد آن مضمون مشترک یا آن لازم مشترک بین همه این روایات آن را اثبات می‌توانیم بکنیم این بحث متواتر اجمالی است حالا بعد در مورد این صحبت می‌کنیم که فرق متواتر معنوی و متواتر اجمالی چی هست؟ یک مقداری در مورد این اجمالاً توضیح خواهیم داد به هر حال مرحوم آخوند می‌فرمایند که اینجا متواتر اجمالی هستند نه متواتر معنوی و نه متواتر لفظی بعد ایشان می‌فرمایند که در متواتر اجمالی در واقع آن مضمونی که اخص مضامین هست در میان همه روایات آن مضمون اثبات می‌شود آن مضمون خبر مخالف کتاب هست و ما مانعی هم ندارد ما خبر مخالف کتاب را بگوییم حجت نیست بلکه در بحث تعارض این خبر مخالف کتاب قطعاً دیگر حجیّت ندارد در آنجا هم نمی‌شود خبر مخالف کتاب را حجت دانست بنابراین مشکلی اینجا ایجاد نمی‌شود. این هم تعبیری هست که مرحوم آخوند می‌کنند حالا یک مقداری بعداً در موردش بیشتر صحبت می‌‌کنیم بحثها را باز می‌کنیم این هم

پرسش: این بحث آخوند در مورد آنجایی که می‌خواهد دلیل بر حجیّت خبر واحد بیاورد نمی‌آورد؟ ... پاسخ: نه بحث را نگاه نکردید؟! ... آنجا هم آورده ولی آنجا به یک شکل دیگری آورده مدلش هم فرق دارد حالا بعد آن مدلش هم بعداً آنجا هم عرض می‌کنم آن یک جور دیگر بحث کرده.

این هم دلیل دوم. اما دلیل سوم بحث اجماع هست در بحث اجماع ایشان می‌گوید اولاً اجماع محصل حاصل نیست. اجماع منقول هم اجماع منقول به خبر واحد است اجماع منقول به خبر واحد کلاً حجت نیست خصوصاً در جایی که برای عدم حجیّت خبر واحد شما می‌خواهید به آن تمسک کنید. بنابراین می‌گوید حالت دوری و امثال اینها پیدا می‌کند آن هم این مطلب. علاوه بر اینکه معارض هم هست مرحوم شیخ طوسی از آن طرف اجماع بر حجیّت ادعا کرده پس بنابراین این اجماع هم به درد نمی‌‌خورد این محصل فرمایش مرحوم آخوند است من اینجا از آخر شروع می‌کنم پس بعضی بحثها را نمی‌خواهم خیلی مفصل بحث کنم در

مورد این اجماع ما بعداً یک مقداری صحبت می‌کنیم نه از این زاویه که آیا اجماع وجود دارد یا اجماع وجود ندارد؟ از این زاویه دیدگاه قدمای اصحاب ما در این مسئله چه بوده؟ چون یکی از ادله حجیّت خبر واحد اجماعی که مرحوم شیخ طوسی ادعاء کرده آنجا بحثش را می‌کنیم چون آنجا مناسب‌تر است آنجا بحثش را بکنیم تا اینجایی که سید مرتضی بحث کرده چون مرحوم شیخ طوسی صرفاً یک اجماع ادعاء نکرده اجماع را آورده و بر آن اجماع هم شاهد آورده واقعش این است که اجماع صریح قطعاً وجود ندارد اینکه صریحاً این بحث را طرح کرده باشند نه اجماع حجیّت، نه اجماع بر عدم حجیّت. ولی مرحوم شیخ می‌گوید که ارتکاز علماء بر حجیّت خبر واحد بوده نحوه عملکردشان در مباحث علمی به گونه‌ای بوده که باید خبر واحد را حجت بدانند این حالا بحثش را بعداً در بحث ادله حجیّت خبر واحد آنجا بحث را بکنیم مناسب‌تر هست و در آن مورد آنجا صحبت می‌کنیم. اما این بحث روایاتی که مطرح هست اینجا اولاً یک نکته‌ای ابتداءً باید مدّ نظر باشد آن این است که ما دو دسته روایات ... مرحوم آخوند چند گروه روایات آورده یکی آن روایاتی که «ما لم یعلم أنه قولنا فردوه» آن یک روایت بیشتر نیست در بصائر الدرجات هست یک مکاتبه‌ای هست که حالا الان یادم نیست راجع سندی هم سند معتبر آن چنانی هم آن طوری که در ذهنم هست ندارد و آن حالا به هر حال اگر هم سندش معتبر باشد خصوص آن قطعاً خبر واحد هست در این بحث کارساز نیست عمدتاً روایتهای دیگری هست که شرط حجیّت خبر را عرضه خبر بر کتاب یا سنت قرار داده روایات عرضه دو دسته داریم یک سری روایتهایی که ابتداءً گفته خبر را به کتاب و سنت عرضه کنید یک سری روایاتی که در ظرف تعارض گفته آنها را عرضه کنید خب مرحوم آقای حکیم اینجا مطرح می‌کنند که اکثر روایات، روایتهای دسته دوم هست که در ظرف تعارض گفته عرضه کنید و روایتهای دسته اول این قدر زیاد نیست که ادعای تواتر اجمالی در موردشان بشود کرد خب حالا یک سری بحثهای جزئی دارد که باید بحث کرد یا در این حد هست یا در این حد نیست. صغرویاً اخبار عرضه بدوی احادیث بر کتاب به حدی زیاد هستند که تواتر اجمالی در خصوص

این دسته اخبار عرضه وجود داشته باشد یا نداشته باشد یک بحث هست یک بحث دیگر اینکه مفاد این اخبار عرضه بدوی چی هست؟ این آن روایاتی که در ظرف تعارض می‌گوید عرضه کنید مفادش چی هست؟ آیا اینها یک مفاد واحد دارند یا مفاد واحد ندارد؟ خب ما این بحث را در بحث تعادل و تراجیح مفصل بحث کردیم و چندین جلسه در موردشان صحبت کردیم یک چکیده‌ای از آن بحثها اشاره می‌کنم بحث تفصیلی‌اش باشد به همان بحثها که آنجا کردیم اکتفاء می‌کنم مرحوم آقای خوئی اشاره می‌فرمایند که قطعاً مفاد این دو دسته اخبار باید مختلف باشد چون یک دسته اخبار شرط بدوی حجیّت خبر را عدم مخالفت با کتاب می‌داند. یعنی اگر این شرط نباشد اصلاً اقتضای حجیّت در خبر نیست. حجیّت ذاتی خبر زیر سؤال می‌رود و آن دسته‌ای که بحث خبرین متعارضین می‌‌کند خبرین متعارضین فرض این است که هر یک از این دوتا خبر لولا خبر دیگر حجت هست آن مشکلی که ایجاد شده به خاطر تعارضش با خبر دیگر هست مفروغ عنه باید باشد که شرایط حجیّت در آن موجود است بنابراین خود همین نشان می‌دهد که مفاد این دو دسته اخبار نباید یکسان باشد بعد ایشان اخبار عرضه بدوی را می‌‌گوید مراد جایی هست که خبر به گونه‌ای با کتاب مخالف باشد که جمع عرفی نداشته باشد اصلاً جمع عرفی بین‌شان نباشد حالا بعضی وقتها تعبیر جمع عرفی به نظرم می‌کند بعضی جاها تعبیر می‌‌کند که بالتباین الکلی رابطه بین کتاب و خبر تباین کلی باشد شاید تعبیر دقیق‌تر این باشد که جمع عرفی نداشته باشند اما خبری که مربوط به بحث تعادل و تراجیح هست و جزء مرجحات، عدم خالفت با کتاب ذکر کرده مراد مخالفتی هست که جمع عرفی دارد به نحو مثلاً عموم و خصوص، به نحو اطلاق و تقیید اینجا می‌گوید فرض کنید آیه قرآن گفته که ربا حرام است اگر ما دو دسته روایات داشته باشیم یک دسته روایات گفته ربا بین والد و ولد حلال است یک دسته گفته ربا بین والد و ولد حرام است. این دو دسته اگر هر یک از اینها تنهایی بودند هیچ مشکلی نبود آن روایتی که می‌گوید ربا بین والد و ولد حلال است مخصص کتاب خدا بود آن یکی هم که موافق کتاب است آن هیچی توهم تعارض در آن نیست. اما الان چون این دوتا کنار هم قرار گرفتند

مشکل ایجاد می‌شود می‌گوید الان که اینها کنار هم قرار گرفتند خبری که موافق کتاب است را اخذ کنید خبر مخالف کتاب را یعنی مخالف ولو به نحو مخالفی که قابل جمع عرفی هم هست امثال اینها مراد این هست خب اینجا یک مشکل نسبت به این مطلب وجود دارد آن این است که اینکه خبری مخالف کلی قرآن باشد و رابطه بین خبر و قرآن تباین کلی باشد این اصلاً وجود ندارد یا نادر است این روایات همچنانکه از بعضی‌هایشان استفاده می‌شود برای از بین بردن اقدامات منفی جاعلان و وضعان صورت گرفته و این جعالان و وضعان نمی‌آمدند یک چیزی جعل کنند که کاملاً با قرآن تنافی داشته باشد کاملاً منافات با قرآن داشته باشد بنابراین این چطوری می‌شود که این مطلب باشد؟

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل اینجا پاسخ داده که این اشکال در صورتی هست که وضع وضعان به صورت مستقل باشد ولی اگر وضع وضعان به صورت دست در کتب اصحاب باشد این اشکال پیش نمی‌آید من خیلی متوجه نشدم فرق بین دست با وضع مستقل چی هست؟ خب اگر خبری که متباین کلی هست تا هر کس ببیند متوجه می‌شود که این خبر کاذب است دست هم شده باشد در کتب اصحاب خب متوجه می‌شوند دیگر

پرسش: منظورشان شاید این است که دست که می‌شود قدح ائمه می‌شود یعنی اینها حرفهایی دارند می‌زنند که ... پاسخ: نه بحث سر این هست که آن بنده خدا راویی که در کتابش این مطلب وارد شده

پرسش: یعنی آنها که دست می‌کنند نه به لحاظ اینکه یک چیزی داخل کنند به لحاظ تشبیه به جلوه اهل بیت و اینها شاید باشد ... یک روایتی هم شاهد می‌آورند که اینها آمدند اخبار غلو و اینها را داخل کتابهای ما کردند که ما را خراب کنند پاسخ: مثلاً در مقام اینکه ... بله به این بیان باشد بله ممکن است بگوییم که ... خب آخر ... ممکن است حالا

ولی حالا این

پرسش: ... پاسخ: نه ایشان می‌گوید که در واقع در کتابها داخل کردند برای اینکه ... یعنی ائمه ... البته این در صورتی هست که ائمه خطابشان در این اخبار به مخالفین باشد ای مخالف این روایتهایی که در چیز هست از ما نیست در حالی که اینها خطابشان به خود پیروانشان است «لا تقبل علینا الا ما وافق الکتاب» و امثال اینها. آنها فرض این است که می‌شناسند دست هم در اینها بشود خب آنها تشخیص می‌دهند که اشتباه است دیگر قبول نمی‌کنند. این با لحن این روایات که وارد شده و خود شیعیان را از پذیرش این روایات نهی کرده و امثال اینها منافات دارد

پرسش: اینکه گفتند نادر است یا چیز است آن وقتها که با این گرایشهای غلو و این حرفها یک حرفهایی که می‌زدند ... پاسخ: حالا صبر کنید.

خب این یک پاسخ است. یک پاسخ دیگر این هست که آن این هست که بعضی وقتها یک روایاتی بوده این روایات عرف متعارف اینها را با کتاب جمع عرفی بین‌شان قائل نمی‌شده قابل جمع نمی‌دانستند ولی این جاعلین از باب اینکه می‌گفتند تأویل کتاب هست و اینها را به عنوان تأویل کتاب مطرح می‌کردند این تأویل یک باب واسعی بوده که اینها می‌گفتند ولو عرف متعارف اینها را با کتاب یکسان نمی‌داند ... در واقع این جاعلین می‌خواستند عرف را تخطئه کنند که برای شناخت اینکه این روایت مخالف کتاب هست مخالف کتاب نیست عرف شما چکار دارید اصلاً مفاد این هست و «إنّ الصلاة رجل، إنّ الصوم رجل» و فحشاء هم رجل هست و اینها و امثال اینها این طوری مثلاً بگوییم این روایات ناظر به جاهایی هست که عرفاً مخالف کتاب هست ولی تأویل از باب تأویل است خب این یک جور هست ما در آن بحث می‌گفتیم یک پاسخ دیگری ممکن است اینجا مطرح کنیم که شاید روشن‌تر از این پاسخ باشد. آن این است که ما در واقع سه جور روایات داریم یک جور روایاتی که با آیات قرآنی معارض هستند و اصلاً جمع عرفی ندارند یک جور دیگر اینکه با آیات قرآن معارضند و جمع عرفی دارند جمع عرفی‌اش هم متعین است یک جور دیگر این هست که با آیات قرآن معارض هستند \_ معارض بدوی \_ جمع عرفی دارند ولی جمع عرفی لا متعین.

ما آنجا این مطلب را مطرح می‌کردیم که جمع عرفی قوامش به تعین نیست ممکن است دوتا عبارت با همدیگر جمع عرفی داشته باشند ولی دو گونه مختلف جمع عرفی داشته باشند و به دلیل عدم تعین جمع عرفی ما حیرت برایمان حاصل بشود و بالأخره ندانیم که مراد چی هست. فرض کنید که نمونه جمع عرفی غیر متعین یک روایتی مثلاً گفته که «اکرم العالم» یک روایت گفته «لا یجب اکرام زید» یک جور جمعی هست که «اکرام زید» را تخصیص بزنیم به «اکرم العلماء» یک جور هست که به جهت نصوصیت لا یجب اکرام العالم در نفی الوجوب، از اینکه اکرم العالم ظهور در وجوبش رفع ید کنیم حمل به استحباب کنیم بگوییم اصلاً «اکرم العالم» مراد استحباب است. «اکرم العالم» اساساً کلاً استحبابی است پس به معنای «لا یجب اکرام زید» هم زید عالم هم منافاتی با آن ندارد هر دو در یک راستا هستند و یک شیء. خب اینجا ممکن است به دلیل اینکه عرف نداند که کدام یک از اینها، هر کدام از یک جهتی اظهرند از یک جهت دیگری ظاهر هستند از کدام یک از جهات تصرف کند در «اکرم العالم» در هیئت‌اش تصرف کند یا در ماده‌اش تصرف کند؟ اینجا هر دو تصرفش هم در «اکرم العالم» است در هیئت‌اش می‌شود تصرف کرد در ماده‌اش می‌شود تصرف کرد در نتیجه ابهام وجود دارد که بالأخره چه باید کرد؟ گاهی اوقات هم این تصرف در دو دلیل هست حالا مثالهایش در جای خودش باید در موردش صحبت کرد. ممکن است ما بگوییم که روایاتی که شرط حجیّت خبر واحد را مثلاً شرط حجیّت ذاتی خبر واحد را عدم مخالفت با کتاب می‌داند دو قسم را شامل می‌شود هم قسمی که تعارضش بالتباین باشد هم قسمی که تعارض داشته باشند جمع عرفی لا متعین داشته باشند و این قسم دوم را وقتی به آن ضمیمه کنیم مقدار چیزهایش کم دیگر نیست روایتهای زیادی هست که شما اصلاً متحیر می‌مانید که در آیه قرآن باید تصرف کرد در روایات باید تصرف کرد و امثال اینها و در این طور موارد دیگر آن مشکلی که این نادر می‌شود و کالنادر می‌شود و لغو می‌شود و اینها پیش نمی‌‌آید حالا یک بحثی هست باید آنجا بحث مفصل کرد که یک مقداری هم آیا این روایات واقعاً‌برای دفع آن تأویلات و امثال اینها هست؟ یعنی آن وجه دومی که عرض

کردم درست است یا وجه سوم؟ اینها نیاز به یک سری بحثهای ریزه‌کاریها و امثال اینها دارد خیلی هم برای من شخصاً روشن نیست که این روایات واقعاً در چه فضائی صادر شده آیا کدام یک از این دوتا جواب می‌تواند درست باشد؟ این اجمالی آن بحثی که ما آنجا مفصلاً بحث کردیم و إن قلت و قلتهای زیادی آنجا داریم. خب می‌ماند بحث آیات که اینجا وجود دارد حالا قبل از اینکه به آیات بپردازم نتیجه این بحث این می‌شود که ما مانعی ندارد ما در واقع می‌گوییم شرط حجیّت خبر این هست که عدم تباین کلی به نحوی که جمع عرفی نداشته باشد یا جمع عرفی لا متعین نداشته باشد شرطش این هستند خب هیچ مانعی هم ندارد ما این را می‌پذیریم. این است که مرحوم آخوند اینجا یک مقداری در کلام مرحوم آخوند به اصطلاح کلام درست ... اگر دقت کنید ایشان بین اخبار مخالف کتابی که در باب عرضه بدوی هست با عرضه در ظرف تعارض هست این دوتا را یک کاسه بحث کرده کأنّ مفادشان یکسان هست این دوتا این طوری که مرحوم آخوند بحث می‌کنند این طور که اینها را جدا نکرده از هم. لطیف نیست و یک مقداری با همدیگر جور نمی‌‌آید می‌ماند آن دسته اول آیات هست که ما قبل از تعطیلات یک صحبتهایی در مورد آن آیات کردیم حالا نتیجه‌گیریهایی که از بحث سابق کردیم را دیگر آنها را به نحو نتیجه‌اینجا می‌خواهیم به این بحث تطبیق بدهیم. آنها إن‌شاءالله در موردشان صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»